

وصیت یون خلد در شب وفات

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خبر داد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به امام علی (علیه السلام) فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور، رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیتش را به امام علی (علیه السلام) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس «هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

سید احمد الحسن (علیه السلام):

درب برای هر انسانی باز است تا وجه‌الله شود، کوتاهی نکنید و بهره خود را ضایع نکنید، و درب باز است و فرصت خوبی است و زیان دیده فردی است که بهمه‌اش را از این فضل بزرگ از دست بدهد؛ خوشا به حال افرادی که خداوند سبحان را بر خودشان اختیار و برتری دادند؛ آنان پرهیزگاران حقیقی هستند.

پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۵

سید احمد الحسن

ای عزیزان! همواره به یاد داشته باشید که این دنیا، خانه امتحان است. خانه امتحانی که در آن نه به دنبال پاداش باشید و نه راحتی! این دنیا، دنیای امتحان است. برای کامیابی، رستگاری و رسیدن به بالاترین نتیجه‌ای که می‌توانید در این امتحان به آن دست یابید حرص بورزید. حرص بورزید تا عاقبتان به خیر منتهی شود.

خطبه محرم ۱۴۳۲ هـ ق

نسب سید احمد الحسن

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری (علیه السلام) می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله (صلی الله علیه و آله) بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت ایلیا (علیه السلام) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی (علیه السلام)، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نصف اشف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی (علیه السلام) همچون دعوت رسول الله (صلی الله علیه و آله) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می‌کنند؛ این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: ۱- نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. ۲- علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده. ۳- پرچم البیعه لله «دعوت به حاکمیت خدا»

سردبیر

خلیفه خدا، سرّ وجود

جهان ما در واقع ظلمت مطلق است و با نور الهی تجلی‌یافته در خلفای الهی بارقه‌ای از نور به خود گرفته است. این نور باعث شده انسان‌ها ملاک هدایت‌یافتن را در اختیار داشته باشند.

نابینایی را در نظر بگیرید که بخواهد از عرض خیابان بگذرد. به نظر شما احتمال تصادف چقدر است؟ تقریباً صد در صد. حال اگر شخص بینایی بیابد و دست این فرد نابینا را بگیرد و بخواهد وی را از عرض خیابان عبور دهد عاقلانه است که این شخص هیچ مقاومتی نکند و تسلیم امر شخص بینا شود، در غیر این صورت مرگ، نتیجه حماقت او خواهد بود.

در این دنیای ظلمانی همه کور و نابینا هستند و این خلیفه الهی است که به نور الهی بصیر گشته و به حقیقت رسیده است؛ و اکیداً دیگر بندگان متوهم این شده‌اند که به شناخت و معرفت رسیده‌اند؛ چون اگر این‌طور می‌بود بایستی قلب آن‌ها مانند خلیفه الهی تجلی‌گاه نور اسماء الهی می‌شد. لذا حقیقت تنها نزد خلیفه الهی است که سینه مبارک وی مخزن اسرار الهی برای راه‌یابی به ساحت ملکوت و عوالم نور و معرفت شده است.

فرستاده شده تا مردم را از چاه ظلمانی دنیای مادی به دنیای نور و معرفت برساند؛ چون انسانیت وی در حد اعلا به فعلیت رسیده است و شائیه ظلمت وی تا حدی رنگ باخته که گویی وجود ندارد.

برای گذر از این عالم مادی هیچ راهی به‌جز چنگ‌زدن به جبل‌الله متین که همانا خلیفه خداوند سبحان است، وجود ندارد و همه راه‌ها به بیراهه خواهند رسید. خلفای الهی سبب نزول رحمت الهی هستند، درست همانند بند ناف برای جنین در این عالم. حال این بندگان خدا هستند که چگونه به این حقیقت پایبند شوند و هدف خلقت را محقق کنند.

حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی

سید احمد الحسن یک بار از طریق برخی از مؤمنین، مطلبی را به گروهی از انصار که در جایی حضور داشتند گوشزد کردند که مفاد آن چنین بود: ...

ادامه مطلب در صفحه سوم

چرا اسلام در آخرالزمان،

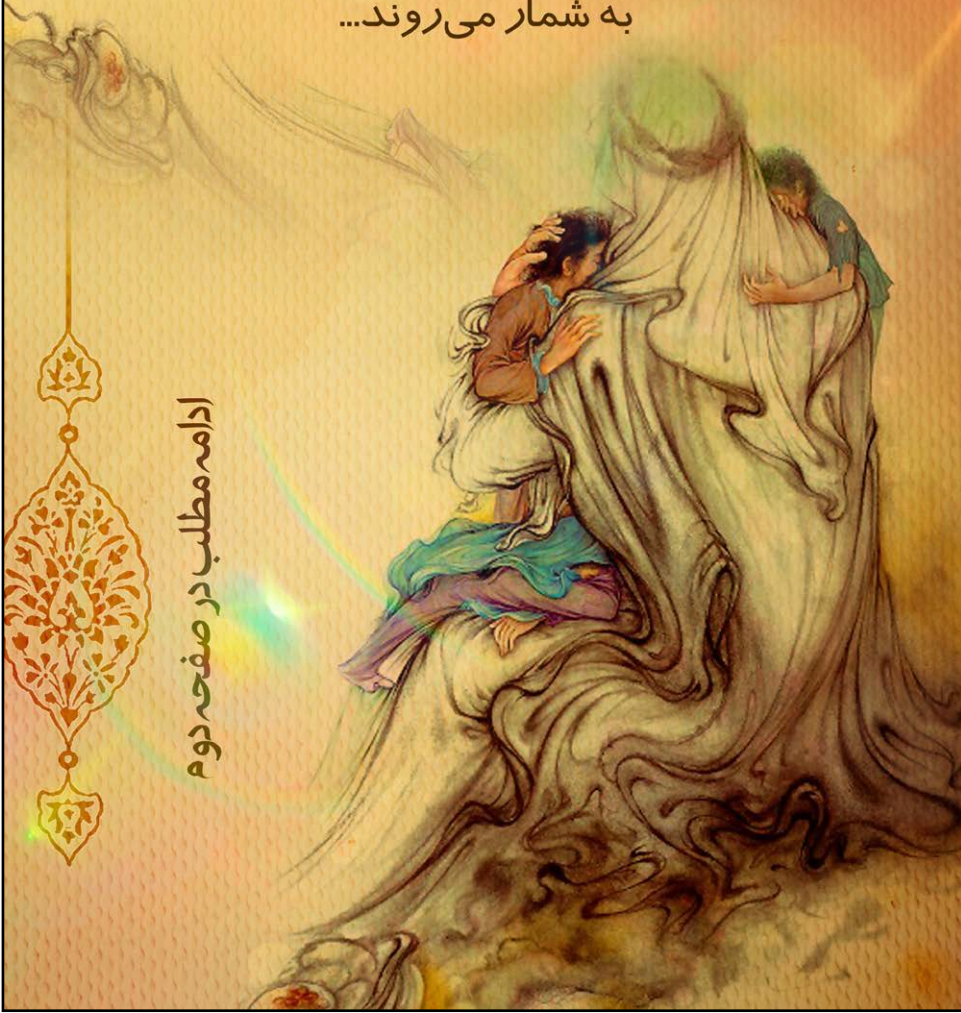
غریبانه باز می‌گردد؟!



افراد بسیاری در هنگام دفاع از اسلام - برای بازداشتن این هجوم بربرگونه به اسلام از درون و بیرون - می‌گویند: معنای اسلامی همان سلام (و صلح) است و اسلام به صلح دعوت می‌کند و به خشونت دعوت نمی‌کند...

ادامه مطلب در صفحه چهارم

اخلاق و ایشار دو بخش از وجود انسان‌ها هستند که تاکنون نزد بسیاری از دانشمندان نقطه کوری در شناخت رفتارهای بشری طبق قانون فرگشت به شمار می‌روند...



ادامه مطلب در صفحه دوم

برای لاقوت سجود

محققان تفسیر قانع‌کننده‌ای از مسئله سجود ملائکه برای حضرت آدم و اینکه چگونه خداوند به فرشتگان امر فرمود که به آدم سجده کنند ارائه‌ندادند...

ادامه مطلب در صفحه سوم



جَزَاءٌ وَلَا شُكُورًا) (چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و [به دلخواه خویش] جاری‌اش می‌کنند * [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسیدند * و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراك می‌دادند * [و می‌گویند:] ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم). (سوره انسان، ۶ – ۹)

حال این پرسش را مطرح می‌کنیم. آیا ایشان با این عمل، زندگی خویش، فرزندان و خانواده را در راه کمک به این افراد مستمند و نیازمند، آن‌هم بدون انتظار منفعت و سودجویی، در خطر قرار ندادند؟ آیا این رفتار برحسب قوانین بیولوژی قابل تفسیر است؟ آیا به غیر از این، ایشار حقیقی چه معنایی خواهد داشت؟ حال بگذار افراد یاهو-گو بیایند و شعار پیش‌کسوتی را برای خود انتخاب کنند. آن حضرت دقیقاً عاقبت کار خویش را می‌دانستند و همیشه به یاران خویش می‌فرمودند که شما طاقت کاری که انجام می‌دهم را نخواهید داشت. در نهایت باید بگوییم که برای شناخت حقیقی ایشار بایستی به اهل و صاحبان آن رجوع کنیم و از آن‌ها طلب نماییم. این امور و نقض دلایل علمی داوکینز دربارهٔ ایشار حقیقی و دعوت وی برای اِعمال ایشار توسط سید احمدالحسن علیه‌السلام در کتاب توهّم الحاد به‌خوبی مورد مناقشه قرار گرفته است که مطالعه آن خالی از لطف نخواهد بود.

اگر فرض کنیم البته طبق گفته‌های آقای داوکینز– رفتار انسان توسط ژن‌ها حکمرانی می‌شوند در نهایت باید گفت که ایشار مادران هیچ‌گونه خطری برای ژن‌ها ندارد. درست است که بدن مادر به خطر می‌افتد لکن باید دقت کنیم که فرزند نیمی از ژنوم یا نقشه ژنی DNA مادر را در ژنوم خویش حمل می‌کند که این عمل ضامن بقای ژن‌های مادر است؛ اما ایشار حقیقی در برابر کسی باید اِعمال شود که هیچ‌گونه ارتباط ژنی و غیر ژنی با وی نداشته باشیم.

وجود این امر سبب شده که برخی از ملحدین به جهت ترویج الحاد و بی‌دینی خویش این شعار را سر دهند که تاکنون کسی قادر به مخالفت با خودخواهی ژن‌ها نبوده است و ایشان از انسان‌های نخستین پویندگان این راه به‌شمار می‌آیند؛ اما اگر قضیه از این قرار است پس باید به این نتیجه برسیم که تاکنون شخصی قادر به انجام و تطبیق این شکل از ایشار نبوده و این اشخاص رهبران روحی این طریقت هستند. متأسفانه باید بگوییم که این سخنان، شعارها و ادعاها، صرفاً گرافه‌گویی است. انسان‌های بسیاری هستند که در این راه قدم برداشتند و بدون هیچ‌گونه تردید و ترس از نابودی، جان خود را به خطر انداختند تا در نهایت ندای انسانیت، امروزه به گوش ما برسد. اگر گفتهٔ این آقایان صحیح است پس باید اصطلاح و واژه انسانیت توسط آن‌ها ساخته شده باشد و تاریخ کسی را به این نام نشناسد؛ اما حقیقت چیز دیگری است. اگر بخواهیم بارزترین نمونهٔ ایشار تکامل و انسانیت را برای بشریت ذکر کنیم لازم نیست در دانشگاه‌ها و مؤسسات خیریه انسانی و دینی به دنبال آن بگردیم. در بیش از چهارده قرن پیش خانواده‌ای زندگی کردند که معنای ایشار حقیقی را به‌خوبی شناخته و به مردم یاد داده بودند. شاید نام این خانواده برای بیشتر ما آشنا باشد، اما هستند اشخاصی که سعی می‌کنند تصویر دین را مات کنند تا مردم را به‌سوی خواسته‌های خویش سوق دهند و دلیل آن را افراطی‌گری بعضی از فرقه‌های منشعب از دین می‌دانند؛ درحالی‌که رهبران دین و انسانیت هیچ‌وقت به اعمال این فرقه‌های خرافی و افراطی راضی نبوده و نخواهند بود. در زمانی که سرور و سالار عالمیان، امیرالمؤمنین (ع) درس‌های ایشار و انسانیت را به امت اسلام آموختند شاید در جوامع دیگر، کسی حتی اصطلاح انسان‌بودن را نشنیده بود. امام علی علیه‌السلام به دلیل اینکه وارث انبیا و مرسلین است، اوست که در جریان زندگی خویش معلم انسانیت و فداکاری و از همه مهم‌تر جلوه‌گاه حقیقی ایشار است. اگر زندگی ایشان را سرلوحهٔ خویش قرار دهیم بی‌شک در مقابل آن بزرگوار سرِ تعظیم را فرو خواهیم آورد. داستان مشهور و جالب روزگرفتن ایشان و خانواده به مدت سه روز و دادن طعام افطار خویش به مسکین و فقیر و یتیم زبانزد خاص و عام شده است. قرآن را بخوانیم تا خود شاهد این امر عظیم باشیم: ﴿عِثْنَا يَسْرُبْ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْطَطِيرًا﴾ ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّامَ عَلَى حَبِّهِ وَسِكِّينًا وَتِيْمًا وَأَسِيرًا﴾ ﴿إِنَّمَا تُطْعَمُكُم لِرُجْءِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ﴾

منظومه فکری آن‌ها منسجم و مشروعیت خود را در سلطه ایجاد می‌کرد استخراج نماید. در زمان پیامبر (ص) نص توانست با تشریع دین جدید که آن‌ها را از جاهلیت رهانید، معادلات را تغییر دهد و آینده روشنی را برای امت رقم بزند؛ که از خلال سنت نبوی همه شئون حیات اجتماعی و سیاسی و اعتقادی به‌وضوح آشکار گردید. بعد از وفات پیامبر (ص) نص نبوی به دست گرایش‌های فکری که به سلطه رسیدند افتاد و در راستای مصالح این گرایش‌ها، تفسیر و تأویل گردید و این خطرناک‌ترین چالش پیش روی نص نبوی بود که متأسفانه امت را دچار بحران اساسی کرد. حدیث نبوی که بر خلیفه شرعی اشاره داشت، نظریه‌پردازان دربار و حاشیه‌ای که توانستند بر موج اختلافات سوار شوند و همگام با غاصبان خلافت با جعل حدیث و تأویل نادرست آن به غاصبان خلافت مشروعیت بخشیدند. به‌عبارت‌دیگر، نص خلافت به نصی کاملاً تشریفاتی تبدیل شد که بدین‌وسيله مدرسه سلفی توانست این امر را به پیروان خود بقبولاند که خلافت امری است دنیوی که پیغمبر در تعیین مسیر امت از خلال نص هیچ دخالتی نداشت و خلافت امری دینی نبوده که از جمله شئون مربوط به وی باشد و در این صورت اراده الهی که بر همه امور احاطه دارد، تعطیل می‌شود. اما منطق قران اذعان می‌دارد که خداوند در تنظیم حیات سیاسی و اجتماعی و همه شئون بشر دخالت مستقیم دارد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى الْأَرْضِ﴾ و این دلیلی است بر اینکه حاکمیت بر زمین بایستی تحت اراده باری تعالی باشد و یکی از مصادیق این سخن، آیه ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾ ﴿يَذِىلُ الْخَضِرُ إِنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (ملک ۲۶)؛ یعنی اراده اوست که ملک را به چه کسی بدهد و از چه کسی بگیرد، حال چه رسد به خلافت رسول خدا (ص). در این صورت کدام عقل سلیم می‌پذیرد که این امر خطیر بر اساس مصالح افراد و گرایش‌های فکری منحرف تعیین تکلیف شود و پیامبر اسلام خلیفهٔ تام الهی نقشی در تعیین خلیفه بعد از خود که میراث‌دار همهٔ رسالت‌های آسمانی خواهد بود، نداشته باشد و خلافت الهی بازیچه‌ای در دست تشنگان قدرت و مزدوران روباه‌صفت درباری باشد که امت را به انحراف آشکار که همانا مخالفت با خلفای رسول خدا و به شهادت رساندن آن‌هاست بکشانند.

سوی خداوند تعیین شده باشد، او حکم خداوند را در زمین اجرا می‌کند؛ پس اطاعت و حکم و سیاست و تدبیر مخصوص خداوند است؛ اما اگر حاکم از سوی مردم تعیین شده باشد، یعنی بر اساس انتخاب مردم حاکم شده است؛ در آن صورت، مردم آرا و نظرات مختلفی دارند و در تدبیر امور و آینده‌نگری عاجز خواهند شد.

موسى پیامبرى از پیامبران اولوالعزم بود؛ هنگامى که هفتاد نفر از قومش را براى ميقات خداوند بر گزيد، از او خواستند تا خدا را آشکارا ببينند و در اين امتحان الهى شکست خوردند؛ پس چگونه براى ما جايز باشد کسى را انتخاب کنيم، تا حکم خدا را بر زمين اجرا کند؟ اگر انتخاب به دست کسى باشد، که در امر آن ناتوان و عاجز است، در اين صورت امت از اطاعت خداوند متعال، روى گردان شده و به تبعيت از شيطان درمى‌آيد. پس خداوند يگانه، تنها کسى است که حق انتخاب امام و حاکم را داراست؛ و کسى که غير آن را برمى‌گزیند، به خداوند شرک ورزيده و از شيطان پيروى کرده است و شيطان چيزى جز طغيان، بر حال او نمى‌افزايد.

امام صادق (ع) در تفسير اين آيه مى‌فرمايد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾. (يوسف، ۱۰۶) (و بیشترشان به خدا ايمان نمی‌آورند؛ جز اين که [چيزى را با او] شريک مى‌گيرند). (مقصود آن، شرک در اطاعت است، نه در عبادت).

و هر اندیشمند و خردمندی که تاریخ را ورق می‌زند، می‌بیند که همهٔ ناکامی‌ها و فجایع و همهٔ ظلم‌ها و تعدی‌ها به‌سبب غصب منصب امامت و حاکمیت از کسانی است که از سوی خداوند برگزیده شده‌اند؛ زیرا خداوند تعالی می‌داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد؛ و او خالق مردم است و به صلاح و فساد آن‌ها داناتر؛ و اگر می‌دانست صلاحشان در انتخاب حاکم به دست خودشان است، بی‌شک این امر را به آن‌ها واگذار می کرد؛ اما می‌داند که آن‌ها در این امر، عاجز و ناتوان هستند؛ بنابراین خداوند حکم را مخصوص خود قرار داده است و هیچ شریکی ندارد. ﴿لَاؤْمِنُ لَمْ يَخُكْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾. (مانده، ۴۴) (و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند؛ آنان خود کافران‌اند).

(مقدمهٔ کتاب «فرمانروایی از آن کیست؟ خدا یا شیطان (مهدی یا امریکا)، نوشتهٔ شیخ ناظم عقیلی)

امام علی (ع) جلوه‌گاه حقیقی ایشار

... اما بعضی از دانشمندان رشتهٔ زیست‌شناسی تکاملی مانند پروفسور داوکینز و هم‌قطارانش درصدد این برمی‌آیند که وانمود کنند همهٔ اجزا صفات و ویژگی‌هایی رفتاری انسان را می‌توان به‌وسيله چند نظریه از جمله نظریهٔ «میم همانندساز» تفسیر نمود.

به همین دلیل، در این فکر هستند که شعار پیش‌کسوتی دانش اخلاق و تطبیق آن بر زندگی روزمره را برای خویش انتخاب کنند، غافل از اینکه حدود هزاران سال پیش و قبل از اینکه جهان مادی نامی برای این آقایان بشناسد، مردمی زندگی کردند که جلوهٔ تمام و کمال ایشار بودند. داوکینز معتقد است تاکنون کسی نتوانسته است ایشار حقیقی را در زندگی خویش به کار گیرد، به این دلیل که درون پیکر انسان ماده زنتیکی یا ژن‌ها توسط قانونی احاطه شده که از آن به نام خودخواهی ژن‌ها یاد می‌کند. این قانون این‌گونه تعریف می‌شود که ژن‌ها همیشه مسیری را برای انسان انتخاب می‌کنند که بقای آن‌ها را تثبیت کرده و هرگونه ضرر و زیان محتمل را از آن‌ها دور می‌کنند. در نهایت ایشار حقیقی، غیرقابل اِعمال بوده، چراکه با نحوه عملکرد ژن‌ها نتیجه کاملاً عکس دارد.

او در کتاب «ژن خودخواه» این مسئله را به‌وضوح توضیح می‌دهد و اذعان می‌کند که «تاکنون کسی قادر به مقابله با جریانات قوی خودخواهی ژن‌ها نبوده است؛ پس بیایید که خود ما در این مسیر گام برداریم». وی با این سخن سعی دارد که نگاه‌ها را از مردان دین و سردمداران مسیر انسانیت، و خلفای خداوند، منحرف سازد. اجازه دهید توضیح دهیم که از چه ایشاری سخن می‌گوییم، یا اینکه معنای ایشار چیست؟ ایشار به عملکردی فداکارانه گفته می‌شود که در طی آن شخص ایشارگر بخشی از مستملکات شخصی خویش را در اختیار غیر قرار داده تا دیگران نیز از آن‌ها بهره‌مند گردند. (این مستملکات می‌تواند شامل هر چیزی شود، از جمله غذا، لباس و مسکن و...)؛ بنابر این تعریف باید بگوییم که ایشار جنبه‌های مختلفی دارد، ایشار دوطرفه، ایشار به جهت شهرت و جذب جنس مخالف و ایشار حقیقی یا ایشار بی‌طرف، یعنی ایشاری که از انجام آن، انتظار هیچ سود و منفعتی را برای خویش نداشته باشیم؛ البته جز در بخش ایشار حقیقی، انسان در دیگر موارد ایشار با دیگر موجودات، نقطه مشترک دارد.

هرچند داوکینز و هم‌قطارانش بی‌پروا ادعا می‌کنند که می‌توان ظهور چنین صفت و بقای آن نزد انسان را به‌خوبی تحلیل کرد؛ غافل از اینکه در سلسله قوانین طبیعی، صفتی که زندگی فرد را تهدید کند از چرخهٔ حیات طبیعی حذف خواهد شد. در مورد ایشار حقیقی باید بگوییم که حتی ایشار مادران در مقابل فرزندان خویش به‌عنوان یک ایشار حقیقی طبقه‌بندی نمی‌شود، چراکه

تاریخ حدیث نبوی

حدیث نبوی از تلاش‌هایی که در جهت تغییر مفاهیم زیادی که در میان امت انجام می‌پذیرد رنج می‌برد. سلطهٔ حاکم حتی بر ترکیب نص و دلایل آن سیطره پیدا کرده و از این طریق توانست آن مفاهیم فکری را که به سود مکتب آن‌ها بوده است انتزاع کنند و حتی بیشتر مفاهیم انتزاعی از جمله مسلمات اسلامی تبدیل شدند و نمی‌توان از آن‌ها تجاوز کرد. متأسفانه مورخ اسلامی اسیر این تشکیلات فرض‌شده برای حدیث نبوی گردید و نقشی را بازی می‌کند که سلطهٔ حاکم از خلال سیطرهٔ فکری بر نص و مقررات فکری خود در ترکیب حدیث برای او معین کرده است؛ حال از طریق خلق احادیث یا از خلال زیادت و نقصانی که مراکز نظام سلطه بر هیکل حدیث و تحریف آن بر اساس منافع سلطه انجام می‌گیرد.

از طرفی دیگر سلطهٔ حاکم، روش دیکتاتوری فکری را اِعمال کرد که از طریق آن تلاش کرد تا حدیث نبوی را از بین ببرد و آن را از صحنه حیات مسلمین دور کند و بحث‌های با اصطلاح علمی را به راه انداخت تا از خلال آن‌ها بتواند به‌طور قطعی مشروعیت خلافت اسلامی را برای خود رقم بزند.

این نوع فعالیت در حیطهٔ رجال احادیث و جرح‌وتعذیل آن‌ها آنجا گرفت؛ اما متأسفانه این فعالیت مشکوک بر اساس بحث‌های علمی و موضوعی جهت توثیق راوی یا تضعیف او انجام نگرفت؛ بلکه ملاکه همراهی رجال روایی با سیاست‌گذاری منظومهٔ روایی بوده است که هیچ‌کس نمی‌توانست از این چارچوب تعیین‌شده تخطی کند.

متأسفانه حدیث نبوی در این منظومه مخوف و مرموز محصور شد؛ و اینکه می‌گوییم منظومه‌ای سری و مرموز است، بدین معناست که اکثر افراد آن مجهول یا ضعیف هستند و منظومه‌های رجالی به‌هیچ‌عنوان شناختی از آن‌ها ندارد که آن‌ها را موثق معرفی کند تا در سند یا سلسله روایی باقی بمانند؛ لذا برگرفتن حدیث نبوی یا طرح آن بر اسلوب‌های موثق غیرقابل قبول می‌شد؛ که بدین ترتیب تلاش می‌شد مسیر حدیث نبوی را با آنچه

فرمانروایی از آن کیست ؟ خدا یا شیطان (مهدی یا امریکا)؟

حمد و سپاس از آن خداوند است، که مالک مُلک، گردانندهٔ کشتی است؛ خداوند! بر محمد و آل محمد درود فرست.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِى الْمُلْكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ﴾ ﴿يَذِىلُ الْخَضِرُ إِنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. (آل عمران، ۲۶)

(بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی؛ هر آن‌کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی؛ و هر که را خواهی، عزت بخشی؛ و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ همهٔ خوبی‌ها، به دست توست و تو بر هر چیز توانایی).

﴿لَاؤْمِنُ لَمْ يَخُكْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾. (مانده، ۴۴)

(و کسانی که به‌موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند؛ آنان خود، کافران‌اند).

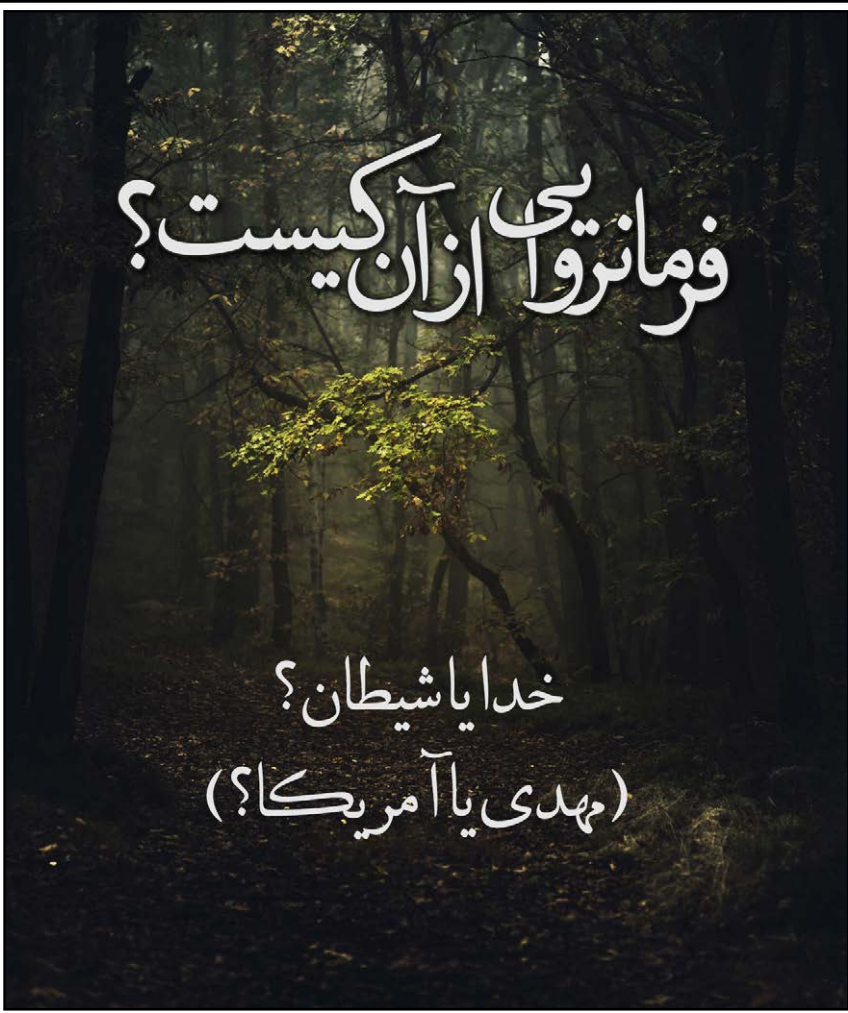
خداوند، مخلوقات را آفرید و هدف او از خلقت، عبادت است؛ و می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. (ذاریات، ۵۶)

(و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن‌که مرا بپرستند).

و عبادت اقسام مختلفی دارد؛ از جمله عبادت در اطاعت؛ پس اگر کسی، چیزی را اطاعت کند، در حقیقت آن را عبادت کرده است؛ و خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ بِمَا بَنَى آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾. (یس، ۶۰) (ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم، که شیطان را مهرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست).

پس مقصود از عبادت شیطان، همان اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی اوست؛ و طبیعتاً در این دنیا، اطاعت از آن کسی است، که زمام حکومت در بین مردم را دارد؛ پس اگر حاکم از





اعیان و بزرگان‌شان مثل اساتید دانشگاه‌ها، شیوخ عشایر و غیره برگزیده می‌شوند.

خداوند شما را توفیق دهد! قانون الهی موضوع گسترده و عمیقی است و من گمان می‌کنم شما چیز زیادی از آن نمی‌دانید؛ پس قبل از اینکه به سراغ این موضوع بروید و یا نظر نادرستی ابراز دارید، اندکی تأمل کنید.

کسی که گمان می‌کند در صورتی که خداوند به ما نصرت بدهد، احمدالحسن حتماً باید بر جامعه‌ای حکومت کند، در اشتباه است. خلیفه الهی می‌تواند بر دولت و حکومت اشراف داشته باشد و فقط به آنچه باید تحت اراده‌اش باشد مانند تصمیمات جنگ و صلح، اکتفا کند؛ و اما اینکه آیا وی بر همهٔ جزئیات، مدیریت و نظارت داشته باشد، چیزی است که در اختیار خود وی است. او به آنچه خدا به آن فرمان داده عمل می‌کند؛ چه خداوند دخالت مستقیم در امور با تمام تفصیل را به وی امر کند، و چه خداوند به او دستور دهد کسی را برای مدیریت امور مردم بگمارد، وی همان را انجام می‌دهد.

از خدا مسئلت می‌نمایم که شما را توفیق دهد و گام‌هایتان را استوار سازد.

دولت یا دولت‌هایی که جانشین خدا آن‌ها را مدیریت می‌کند، تحت حاکمیت قانون الهی که در قرآن، تورات و کتاب‌ها و سیره انبیاء آمده است، اداره می‌شود. به نظرم شما شناخت کاملی نسبت به این قانون ندارید. باید با آن آشنا شوید و آن را بدانید. باید ابتدا این قانون قرآنی را بشناسید و سپس بگویید آیا درست است یا نه، و آیا شرعی است یا غیر شرعی!

به‌طور کلی قاعدهٔ عمومی چنین است: معصوم این حق را دارد که بدون مشورت مردم (فردی را برای انجام مسئولیتی) بگمارد و این حق را هم دارد که در تعیین چنین فردی با مردم مشورت کند، و این حق را دارد که مشورت آن‌ها را بپذیرد یا آن را رد کند و یا برخی از مشورت‌هایشان را پذیرفته و برخی دیگر را وا نهد. معصوم این حق را دارد که در چهارچوب شریعت، قوانین عمومی را تشریع نماید؛ این حق را دارد که با مردم در خصوص تشریع قانونی که در چهارچوب شریعت قرار دارد به مشورت بنشیند و این حق را دارد که مشورت آن‌ها را پذیرا باشد و یا مشورتشان را نپذیرد و یا قسمتی از آن را بپذیرد.

در قانون الهی، مجالس مشورتی دیده شده که اعضای برخی از آن‌ها توسط عامهٔ مردم انتخاب می‌شوند و عده‌ای از آن‌ها بر اساس نظر

حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی

...کسی که می‌خواهد ادارهٔ عملی را بر عهده بگیرد، باید خود را نامزد کند. این نامزدی می‌تواند از طرف خود شخص صورت بگیرد و یا برادرانش او را نامزد کنند.

برخی به‌سرعت این مطلب را که چنین سخنی از سوی ایشان صادر شده منکر شدند و آن را به کار ابوبکر در سقیفهٔ بنی‌ساعده تشبیه نمودند. دسته‌ای نیز نظر دیگری داشتند.

پس از اینکه این موضوع به سمع ایشان رسید، جوابی دادند که متن آن چنین است:

«خداوند به شما برکت دهد و اعمالتان را قبول فرماید! در خصوص موضوع انتخابات، من بر این عقیده‌ام که از سخنان ما و قرآن به‌وضوح روشن می‌شود که انتخابات به‌عنوان روشی برای تشخیص حاکم عام یا کسی که امور مردم را مدیریت کند، باطل است؛ ولی هنگامی که حاکم منصوب از سوی خدا، رأی و نظر مردم را در خصوص کسی که بر آن‌ها حکم کند یا قوانین عمومی را تشریع نماید خواستار شود، این یک امر شرعی است و در قرآن هم به آن اشاره شده است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (به سبب رحمت خداست که تو با آن‌ها این‌چنین نرم‌خوی و مهربان هستی. اگر تندخو و سخت‌دل می‌بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند، پس بر آن‌ها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدا توکل کن که خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد). (آل عمران، ۱۵۹)

یعنی جانشین الهی می‌تواند در آنچه مناسب می‌بیند، با مردم مشورت کند، ولی رأی و نظر نهایی از آن اوست و او می‌تواند مشورت مردم را بپذیرد یا رد کند.

نظام حکومت الهی نه مانند نظام دیکتاتوری است و نه همچون نظام دموکراسی؛ بلکه نوعی تشکیلات خاص است که دارای جزئیات مربوط به خود می‌باشد. خداوند توفیق‌تان دهد!

وقتی ما ابراز می‌داریم که انتخابات و شوری باطل است، منظورمان روشن است؛ این‌ها اگر به‌عنوان یک ابزار کافی و مستقل برای تشخیص حاکم یا کسی که امور مردم را اداره می‌کند در نظر گرفته شود، حرام‌اند؛ این موضوع روشنی است.

سجود برای لاهوت

محققان تفسیر قانع‌کننده‌ای از مسئله سجود ملائکه برای حضرت آدم و اینکه چگونه خداوند به فرشتگان امر فرمود که به آدم سجده کنند ارائه ندادند و این‌گونه سجود در قصهٔ یوسف پیامبر نیز هنگامی که پدر و برادرانش برای وی سجده کردند تکرار شد. (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ). (بقره، ۳۴)

و [به یاد آر] هنگامی که به فرشتگان گفتیم: به آدم سجده کنید و خضوع نمایید. همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و او از کافران بود.

برخی نیز سجود برای آدم و یوسف را به معنی خضوع و نه سجود واقعی تفسیر کردند و برخی دیگر آن را جهت تکریم آن‌ها معنی کرده‌اند نه عبادت آن‌ها. برخی دیگر سجود را برای خداوند می‌دانند؛ چون به امر او بود، لذا در حقیقت، سجود برای خداست، ولی این وجه از تفاسیر، سجود برای غیر خدا را توجیه نمی‌کنند، با اینکه ظاهر دو آیه بیانگر سجود برای هردوی آن‌هاست. «اسجدوا لادم» و «وخرّوا له سجّدا». بنابراین سجود برای شخص آن‌ها بود. لذا هرچند سجود به امر خداوند سبحان و برای تکریم آن‌ها بود، ولی در نهایت، سجود برای شخص آن‌ها بوده است؛ حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا سجود برای مخلوق می‌تواند صحیح باشد؟ متأسفانه محققان و مفسران توجیه درستی به این‌گونه سؤالات که در مورد سجود مطرح می‌شوند ارائه نداده‌اند.

تفسیر درست این مسئله و سؤالات مطرح‌شده در این رابطه را می‌توان در گفته‌های سید احمدالحسن (ع) به‌وضوح یافت؛ و اینکه سجود برای آدم به علت تجلی لاهوت در اوست؛ چون سجود تنها برای لاهوت جایز و صحیح است. هنگامی که لاهوت در خلق تجلی پیدا کرد، خداوند به ملائکه امر فرمود که به او سجده کنند. برای توضیح بیشتر باید گفت که در داستان حضرت آدم هنگامی ملائکه امر به سجود شدند که خداوند روح را در کالبد آدم دمید. (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ) (و وقتی که او را پرداختم و از روح خود در او دمیدم همگی برایش به سجده بیفتید).

و این امر به این اشاره دارد که سجود برای روحی است که در کالبد او دمیده شده است که همانا روح ایمان بود. یعنی اینکه این قابلیت در انسان به ودیعه نهاده شد که در میان خلق می‌تواند لاهوت باشد؛ به‌عبارتی دیگر ظهور و تجلی الله در خلق؛ که در این صورت، الوهیت در او تجلی و ظهور پیدا می‌کند، سپس امر سجود داده می‌شود. لذا سجود برای لاهوتی است که در کالبد آدم دمیده شده است یا همان صورت لاهوتی که در او دمیده شده است.

مسئله دیگری که باید بدان اشاره کنیم این است که صورت اسم لاهوت در عالم خلق، حضرت محمد «ص» است. بنابراین سجود حقیقی برای لاهوت حقیقی یا همان کسی است که الوهیت در خلق به بهترین شکل ممکن در او تجلی پیدا کرده است که همانا بندهٔ خدا، حضرت محمد «ص» است. وی خلیفهٔ حقیقی است که به بهترین شکل ممکن تجلی الله یا لاهوت مطلق است؛ و در نهایت حضرت آدم (ع) قبله‌ای برای محمد (ص) شد و سجود برای آدم بود؛ چراکه بیانگر تجلی لاهوت (محمد) بعد از دمیدن روح در آدم است؛ و در عین حال، در حقیقت سجود برای لاهوت مطلق است، چون سجود برای لاهوت در خلق (محمد) بود که او خود تجلی لاهوت مطلق است.

آدم، تجلی لاهوت در خلق می‌باشد که خود تجلی لاهوت مطلق به بهترین شکل ممکن است؛ در نتیجه آدم بر شکل و صورت حضرت محمد (ص) خلق شده است؛ یعنی اینکه، همهٔ بنی‌آدم به شکلی خلق شده‌اند که مانند محمد در میان خلق باشند. لذا وی صورتی است که از طریق وی خداوند شناخت پیدا می‌شود و همهٔ خلفای الهی به‌نوعی تجلی حضرت محمد (ص) هستند.

بنابراین، حضرت محمد، روح‌الله است که در آدم تجلی پیدا کرده است، او تجلی اول و عقل اول و کلمه اول است و هر خلیفه‌ای به‌قدر معینی تجلی و ظهوری برای حضرتش می‌باشد.

بنابراین سجود برای لاهوت مطلق از خلال سجود برای لاهوت در خلق خواهد بود که خود قبله‌ای برای لاهوت مطلق است؛ او خلیفهٔ الهی حقیقی، محمد بن عبدالله (ص)، است و به وسیله او خداوند شناخته می‌شود و مورد عبادت قرار می‌گیرد

برگرفته‌شده از کتاب «استخلاف انسان کامل» نوشته دکتر عبدالعالی منصوری



پرسش ۶۶۹: ستاره‌ی مشرقی که مجوس را به عیسی هدایت کرد، چه بود؟

پرسشی دربارهٔ ستارهٔ عیسی (ع) از شرق در انجیل متی ...آقایم و مولای من، احمدالحسن! درود و رحمت و برکات خداوند بر شما! از خداوند می‌خواهم که ما را بر ولایت و یاری شما ثابت بدارد و ما را با رحمت سبحانش جزو شهیدان پیشگاهتان قرار دهد. این پرسشی از سوی انصاری است که به زبان عربی سخن نمی‌گویند و درخواست ترجمه و پاسخ آن را از امام (ع) داشته‌اند.

پرسش: ستارهٔ مشرقی که مجوسیان سه‌گانه را از مشرق به‌سوی عیسی (ع) آورد، چیست؟ در انجیل متی اصحاب دوم آمده است: «و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهود تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا ستارهٔ او را در مشرق دیده و برای سجده در پیشگاه او آمده‌ایم».

فرستنده: برادر دارن – آمریکا

پاسخ:

والحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الائمة و المهدیین و سلم تسلیماً. خداوند توفیقت دهد و گام‌هایت را استوار بدارد. اگر ستارگان نورانی موجود در آسمان را با سایر سیارات مقایسه کنی تعداد آن‌ها کمتر است و ستارگان و سیارات که نور خود را منعکس می‌کنند نیز در مقایسه با فضای وسیعی که در آن شناور هستند، تعداد کمی هستند. هر جرمی در فضا تأثیرگذار است و چه‌بسا تأثیر بزرگی داشته باشد. در نتیجه برخی از اجرامی که در حدود تأثیرگذاری آن هستند، مجبور می‌شوند که گردش بچرخند؛ گویی برای او خضوع و خشوع می‌کنند. لذا می‌بینیم که برخی ستارگان حول برخی دیگر گردش می‌کنند و همچنین سیارات، گرد ستارگان می‌چرخند و ماه‌ها نیز گرد سیارات، و تجمعات بزرگی از غبار و سیارات و ستارگان و منظومه‌های شمسی بسیار، گرد جرم

بسیار بزرگی که چیزی شبیه یک حفره در کیهان ایجاد می‌کند و سیاهچاله نامیده می‌شود، گردش می‌کنند. این عالم جسمانی که ما قادر به مشاهده آن هستیم کلمه‌ای از کلمات خداوند است و می‌تواند گوش‌های خود را از شنیدن باز داریم؛ همان‌طور که ما می‌توانیم به آن گوش فرا دهیم و از آن بفهمیم که انبیا و کسانی که خودشان را وقف خدمت به پروردگارشان کردند، همچون ستارگان، اندک‌اند؛ یا از آن بفهمیم خلفا و جانشینانی برای خداوند وجود دارند که از جانشینان دیگر پیروی می‌کنند؛ می‌بینیم که هارون از موسی (ع) و علی از محمد (ص) پیروی می‌کند، درست مانند خورشیدهایی که گرد خورشیدهای دیگر می‌چرخند. همچنین مؤمنان مخلصی وجود دارند که از پیامبران پیروی می‌کنند؛ درست همانند سیارات که گرد خورشیدها می‌چرخند.

همچنین می‌توانیم دریابیم که تأثیر انسان در این عالم و بر مردم، به میزان اخلاصش برای خداوند است؛ درست همانند تأثیر اجرام آسمانی در هستی که به میزان جرم آن‌ها و انرژی که از آن‌ها صادر یا منعکس می‌شود، بستگی دارد؛ همچنین می‌توانیم بفهمیم که اگر انسان برای خداوند خالص گردد تقریباً نوری می‌شود که به‌خودی خود فروزان است، همان‌طور که خورشیدها تقریباً به‌خودی خود فروزان هستند؛ به‌عبارت‌دیگر، نزدیک به نوری می‌شود که ظلمتی در آن نیست، چراکه او بر صورت خداوند خلق شده است:

«خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید». (کافی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ توحید صدوق، ص ۱۰۳) «پس خدا آدم را به‌صورت خود آفرید. او را به‌صورت خدا آفرید». (تورات، سفر پیدایش، اصحاب ۱)

می‌بینیم که تعداد بسیار زیادی از اجرام، گرد گودالی بسیار قدیمی که در مرکزش چیزی به نام سیاهچاله قرار دارد، می‌چرخند؛ درحالی‌که او از بلعیدن هر آنچه از آن‌ها که در دهانش می‌افتد دست برنمی‌دارد و آن‌ها نیز از گردش گرد آن دست نمی‌کشند؛ گویی آن‌ها شیفتهٔ هلاکت خودشان و خواهان بلعیده‌شدن توسط او هستند، درحالی‌که خودشان تصور می‌کنند محیط بر او هستند و او در دهان آن‌ها قرار دارند؛ درست مانند ما که همگی گرد دنیا گردش می‌کنیم و هنگامی که با شور و اشتیاق در آن زندگی می‌کنیم، تصور می‌کنیم ما در حال بلعیدن آن هستیم؛ درحالی‌که او از اولین تا آخرین را می‌بلعد و از ما چیزی باقی نمی‌گذارد. زمان و حشرات بدن‌ها را خرد می‌کنند و می‌پوسانند و از ارواحی که در سیاهچال دنیا می‌افتند چیزی جز زشتی تیرهای که نوری در آن نیست، باقی نمی‌ماند. چه اندک‌اند از ما کسانی که انتخاب می‌کنند از این سیاهچال برکنار بمانند تا با ارواح نورانی از جاذبهٔ این دنیا بگریزند و در سیاهچال تاریک آن سقوط نکنند؛ درست مانند تعداد کمی از اجرام که در فاصلهٔ دوری از سیاهچاله



ستارهٔ مشرقی که مجوس را به عیسی ﷺ هدایت کرد، چه بود؟

غریبانه‌بودن اسلام در آخرالزمان، غریبانه‌بودن طرح آن در حکومت‌داری است. هیچ فردی در این مشرق و مغرب زمین یافت نمی‌شود، مگر اینکه بر وفق دموکراسی و حاکمیت مردم رفتار می‌کند، مگر گروه اندک مستضعفی که قائل به حق‌اند و همیشه مردم در همه‌جا با آن‌ها در ستیز هستند. این اقلیت قائل به این است که اسلام همان تسلیم‌شدن در برابر حاکم برگزیده‌شده از سوی خداوند سبحان می‌باشد؛ و بدون وجود این خلیفهٔ الهی، اسلام عنوان غریبانه‌ای بین مردم است، همانند غریبانه‌بودن اسلام در این روزها...



چرا اسلام در آخرالزمان، غریبانه باز می‌گردد؟!

... بله؛ صحیح است که دین الهی از زمان آغازش توسط حضرت آدم (ع) و در زمان همهٔ پیامبران و فرستادگان (ع) و اولیای خداوند و تا روز قیامت با صلح برخورد می‌کند و بر اساس صلح حرکت می‌کند و اخلاق صلح‌گونه دارد و در این مسئله هیچ شک و تردیدی نیست؛ لذا فردی که شمشیر ستم بلند نماید، صاحب دین نیست، چه برسد به اینکه مسلمان باشد. دین مجموعه‌ای برای زندگی با عدل و راستی و مهربانی است و مجموعه‌ای برای کشتار و خشونت و ستم و جور نیست. به همین خاطر افرادی که می‌خواهند دین را از معادله زندگی خارج کنند نادانسته یا نادانسته– اصرار دارند تا ستم و جور را به‌حساب دین الهی بگذارند که از آغاز تا نهایتش بر اساس عدل می‌باشد... اما معنای اسلام همان تسلیم‌شدن نسبت به فردی است که برای خلافت الهی تعیین و تنصیب شده است؛ و این مسئله فقط با گوش کردن و اطاعت از خلیفه‌ای امکان‌پذیر است که از سوی خداوند سبحان تنصیب شده است، نه از سوی مردم. در زمان پیامبر (ص)، اسلام بود؛ به این خاطر که پیامبر (ص) از سوی خداوند تعیین شده بود و در رأس امت و امام آنان بود. این مجموعه از مردم به این خاطر که به پیامبر (ص) اقتداء کرده بودند و ایشان خلیفه خداوند در زمانش بود، استحقاق کلمه «امت» را داشتند؛ ولی بعد از وفات پیامبر (ص)، اختلاف و جدایی اتفاق افتاد؛ به این خاطر که اکثریت مردم، انتخاب کردند که از محدوده امامت پیرون برونند؛ و سخن خداوند سبحان بر آنان منطبق می‌شود: (وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (آل عمران، ۱۴۴) (و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیدهٔ خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیدهٔ خود بازگردد، هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و به‌زودی خداوند سیاست‌گزاران را پاداش می‌دهد). دلیل اینکه افرادی که بازگشتند همان اکثریت هستند، در سخن خداوند متعال ذکر شده است: (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ). (زخرف، ۷۸) (قطعاً حقیقت را برایتان آوردیم، لکن بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید). تقسیم امت محمد (ص) بعد از وفات ایشان به (گروه) اندک مستضعف و اکثریت که از حق دور شدند، دلیل بر این است که حق نزد یکی از دو گروه می‌باشد؛ و هنوز یکی از آن‌ها امت محمد (ص) می‌باشد. مردم به دو امت تقسیم شدند: امتی که رهبرانشان عمر و یوبکر بودند و اکثریت را تشکیل می‌دادند و امت علی که در رأس امور آن علی بن ابی‌طالب (ع) بود که اقلیت مستضعف را تشکیل می‌دادند؛ و افرادی که سقیفه را ایجاد نمودند، اکثریت بودند و بهانهٔ آن‌ها ترس از درگیری امت در فتنه بود، ولی آنان بودند که در فتنه افتادند. خداوند متعال فرمود: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (توبه، ۴۹) (هشدار، که آنان خود به فتنه افتاده‌اند، و بی‌تردید جهنم بر کافران احاطه دارد). بنابراین سقیفه فتنهٔ انقلاب علیه اسلام بود. و مسلمان، مسلمان نیست مگر اینکه (سخن) خلیفه منصوب‌شده از سوی خداوند سبحان را بشنود و از او اطاعت نماید و زیر نظر خلیفهٔ برگزیده الهی عمل کند و با حاکمیت خداوند، نسبت به خداوند جـل و علاـ دین‌دار شود، نه با حاکمیت مردم. او و قرآن دو وجهه دین الهی باشند که ابدًا از یکدیگر جدایی ندارند؛ و این امر بر غیر از عترت پاک منطبق نمی‌شود که در حدیث ثقلین، نزد امت مشهور هستند.

منابع رسمی دعوت مبارک یمانیت موعود، سید احمدالحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

 VARESIN.ORG

ارتباط با ما

 @ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

 /AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی

 ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

 ZAMANEZOHOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

 @ZAMAN_ZOHOUR

